

خدا و خبیر استوار

دنیارا وادی اشک و حسرت دانستن، و زندگی را آغشته غم و محنت خواندن و بدین بهانه دل بحال انسان سوزاندن و خویشش را اهل درد و احساس و پیرو عدل و داد نمایاندن، در نظم و نثر معاصر ما کم نیست یکی از نویسندگان پنجاه سال اخیر ایران می نویسد " اصل زندگی روی تنازع بقاء استوار است قوی ضعیف را از بین میبرد ددان تیز چنگال جانداران بی سلاح را می درند. این جانداران زندگی را دوست دارند و نمی خواهند بمیرند ولی با خواری و درد جان میدهند جامعه انسانی پراز شر و بدی است گرسنگی و عریانی به هزاران آدمی رنج می دهد درد و بیماری صدها هزار نفر را به ناله و گریه می اندازد. تاریخ بشر با خون و آتش نوشته شده است ستم و شکنجه و بردگی میلیونها از افراد انسانی را به خاک و خون کشیده است و میلیونها بی گناه در کنج زندان و در زیر تازیانه ستمگران رنج کشیده و بخواری مرده اند، آیا همه اینها را خالق کائنات و خداوند فیاض و رؤوف به مخلوقات خود ارزانی فرموده است؟ پس عدالت، دادگر آسمان کجاست؟^۱

منکران خداوند، پیوسته قضیه شررا برای انکار وجود خدا عنوان می کنند و وجود شررا در دنیا و زندگی بشر، دلیل و نشانه آن میدانند که دادگری در آسمان نیست و می گویند چگونه ممکن است که جهان با اینهمه شر و فساد و نقض و نابرابری و آغشتگی بخون و اشک ساخته و پرداخته سازنده و آفریننده بی دانا و توانا و دادگر و مهربان باشد؟

سخن از شر و فساد و بدی و پلیدی سخن کهن به دیرینگی تاریخ است و این اعتراض که برجسته ترین استدلال منکران وجود خداوند به شمار می آید ، بدینگونه پاسخ داده شده است

۱- داوری درباره یک داستان با خواندن یک فصل از فصلهای گوناگون آن ، درست نیست هنگامی که پدری فرزندش را برای عمل جراحی بدست جراحان می سپارد فرزند می گرید و کار پدر را درحق خود بی رحمی می پندارد ولی پس از چند سال که بزرگتر می شود درمی یابد که آن " شر عارض " " خیر دائم " در پی داشته و شاپان بردباری بوده است .

زندگی ما با مرگ بیپایان نمی رسد و داستان زندگی بدین سادگی نیست که مرگ واپسین پرده آن باشد . نمی توان با داوری درباره گذراندن چند روزه زندگی در این جهان ، راز بزرگ این داستان را دریافت .

۲- بدیهی است که استواری ساختمان شخصیت انسان بستگی به رنجهایی دارد که درجهان می بریم احساس درد ، پولاد هستی آدمی را آبدیده می سازد . کسانی که دردی ندارند و رنجی نمی برند از گوهر انسانی بی بهره اند از این گذشته بی رنج ، گنج میسر نیست و بی درد ، لذتی احساس نمی شود بی بدی ، خوبی جلوه ندارد ، بیداد است که داد را گرانبها میسازد ، با بردباری در برابر ناگواریهاست که در آدمی خلق و خوی برجسته و استوار جلوه گر می شود و اراده پیکار برای از میان بردن نارواییها رفته رفته پرورش می یابد . در بازی شطرنج با یک تکان دست ، می توان شاه را مات کرد این کار ، هرچند برای رهائی از مشقت بازی است ولی لذت پیروزی را در پی ندارد اگر قرار باشد بدینگونه در شطرنج برنده شویم بازی شطرنج بی درنگ به چیزی مضحک و نحیف مبدل می شود لذت پیروزی هنگامی است که برای آن پیکار کرده باشیم .

۳- آنچه در دیدگاه کوتاه ما عیب و نقص ، شر و فساد بدی و پلیدی جلوه گر می گردد از دیدگاه کاملتر و شاملتری که منظور تاریخی و جهانی را در بر گیرد نعمت و برکت ، خوبی و نیکی خیر محض است . هنگامی که به یک لوحه نقاشی نزدیک میشویم و یک تکه کوچک را در آن در نظر می گیریم ، بیش از لکه بی رنگ بنظرمان نمی آید ولی وقتی از لوحه دور میشویم و همان تکه را در سایه روشن عمومی پرده نقاشی نگاه می کنیم دیگر بنظرمان یک لکه رنگ نمی آید بلکه می بینیم یک وظیفه ضروری و طبیعی را در دنیای زیبای کلی تصویر انجام می دهد .

بدینگونه زلزله ها و آتشفشانها و سیلها و سوانح طبیعت در چهارچوب شمول

کلی خود وظیفه برای باز گرداندن توازن میان درون و بیرون زمین دارند هرچند این رهگذر در راه بقای حیات نفوسی هلاک می شوند .

۴- حکماء شرا نتیجه یا مالیات و زکات آزادی بخشوده به انسان می دانند ، زیرا این آزادی بی آزادی ارتکاب خطا و صواب مفهوم پیدا نمی کند . آزادی در مسیر خود خطاهائی دارد که بی آمد طبیعی آنست تاریخ زندگی انسان ، تاریخ کوشش و خطاست کوشش در پی آزادی است و در هر کوشش احتمال لغزشی هم هست در غیر اینصورت تنها یک امر امکان پذیر بود و آن اینکه انسان مجبور بر اختیار واحدی متولد می شد یعنی تنها مجبور به خیر بود ولی در آنصورت هم آزادی خود را از دست می داد و بدیهی است که انسان آزاد در خیر و شر ، بهتر از انسان مجبور به خیر است .

۵- خیر و شر دو روی یک سکه است ، سیلهای خروشان را یکسو شر است و از سوی دیگر خیر . جنگها از یکسو مرگ است و از سوی دیگر زندگی ، و از تناقضهای وحشتناکی برخاسته و گروههای بشری را بصورت خانواده و عشیره و قبیله و ملت پدیدار ساخته و سرانجام همه را در سازمان ملل متحد ، گردآورده است . حتی می توان گفت که قاره ها نیز بر اثر جنگها بهم پیوند یافته اند بر اثر اعتبارهای جنگی فراوان و بحثها و تحقیقات فشرده و پیوسته لازمه آن بوده است که سرانجام برخورداری مردم از بسیاری کشفها و اختراعات میسر شده و از آنجمله پنی سیلین در دسترس همه قرار گرفت و کار گذاشتن اندام نو ، بجای اندامهای از میان رفته و انتقال خون ، نیروی اتم صنایع فولاد ، دستگاههای رادار که نخستین بار در جنگ مورد بهره برداری قرار گرفت در صلح بیش از جنگ سودمند واقع گردید .

۶- در اصل شر وجود ندارد بدی نمودی از غیبت خوبی است و این نمود

نیز از دید محدود ماست

مولوی میگوید

پیش چشم داشتی شیشه کبود لاجرم دنیا کبودت می نمود

محدودیت انسان و محدودیت وجود زنده . موجب آن می شود که گاه تصور

کند خبری درکار نیست و هرچه هست شر است و حال آنکه شر وجود خارجی ندارد

بلکه بطلان یا تعطیل خیر است که شر تعلیل می شود بقول مولوی ، شر در " دیده

بی دید " آدمی شر است و باز هم بقول مولانا

نفی را اثبات می پنداشتیم دیده معدوم بینی داشتیم

بهر حال بدی را محدودیت و نقص آدمی پدید می آورد و تنها چاره این بوده

است که انسان کامل و بی نقص آفریده، شود یعنی از آغاز همانند خداوند باشد و این امکان پذیر نیست در تعدد خداوند هیچگونه حکمتی نهفته نیست از این گذشته خدای کامل نمی تواند "آفریده" باشد تنها آفریدگار دانا و توانا و کامل و بی عیب و نقص است که به هیچکس و هیچ چیز نیاز ندارد و این یک "ناممکن منطقی" است که هم کامل باشد و هم درهستی خویش برد دیگری بستگی داشته باشد آدمی به خداوند بستگی دارد زیرا آفریده اوست و از اینروست که کامل نیست و بدی نیز نمودی از این عدم کمال است.

اینکه از خداوند بخواهیم ما را کامل و بی عیب و نقص بیافریند و روی زمین را آکنده از خوبی سازد و خواهش ما از خداوند برای به تحقق رساندن این ناممکن های منطقی مانند آنست که از او بخواهیم جمع سه را با یک صفر سازد نه چهار و چنین خواهشی نشانه آنست که ما خداوند را سازندهٔ یاوگیها بدانیم فقط برای آنکه ما را از رنج دور کند و تفریح خاطرری برایمان فراهم آورد و کاری کند که همیشه آسوده باشیم و لذت ببریم و کیف کنیم و باهیچ دشواری و رنجی روبرو نشویم اما فراموش کرده ایم که هیچگاه تفریح و لذت و آسایش و کیف زندگی ارزش والاّی نبوده و نیست و از این گذشته باید از آنکه جهان را بهشتی می خواهند پرسید آیا براستی شایسته چنین بهشتی هستند و خود برای فراهم آوردن آن چه کرده اند؟

در حکمت کهن، از شر و بدی بسیار سخن رفته است این یک قضیه از لسی است منکران خدا پیوسته آنرا همچون شمشیر "دموکلس" بر سر خدا باوران آخته اند، اما روشن است که اگر شر نبود فضیلت بشری و وظیفه یی برای مقاومت در برابر آن نداشت و فرزندی انسان جلوه می نمود و یا آنکه برای پاکی و نجابت و شرافت آدمی موضوع و محلی درکار نبود.

منکران خداوند شر را وسیله اتهام خالق قرار داده اند حکمای اروپا در نیمه اول سده نوزدهم بویژه فیلسوفان آلمانی مانند فیخته، هگل، شوپنهاور، و نیچه، و نیز تنی چند از حکمای انگلیس در همان دوران همانند "جرمی بنتام" "جان استوارت میل"، "داروین" و "اسپنسر" که شیفته علوم مادی بودند و تنها حس و تجربه را وسیله دریافت و شناخت می دانستند.^۴ و از دل و اشراق و عرفان بی بهره بودند جهانرا بی خداوند و آکنده از بدی می شناختند نظریه های تنازع بقا بجای تعاون بقا و آکل و ماکول بجای تولید و مصرف معقول و فلسفه زور پسندی و برتری حوئی که سرانجام مایه بیدایش نازیسم و فاشیسم شد، همه از پندار پلیدی و پلشتی جهان و

انسان پدید آمده است .
اینان و دیگر اندیشه گران مادی ، از یاد برده اند که آنچه با عقل و منطق
جدلی درک می کنند ، همه حقایق نیست و بصیرت و روشندلی و اشراق آدمی ، جهانی
بی پلیدی و پلشتی ، و بقول مولوی بزرگ و باوقار و انسانی قادر به نیکی و نیکو کاری
و خداوندی آفریننده عشق و عدل و معرفت می شناسد .

چون نمی داند دل داننده بی
هست با گردنده گرداننده بی
چون نمی گویی که روز و شب بخود
بی خداوندی کی آیدگی رود ؟
گرد معقولات میگردد ، ببین
اینچنین بی عقلی خود ای مهین
خانه با بتا بود معقول تر
یا که بی بتا ؟ بگو ای بی هنر
خانه ای با این بزرگی و وقار .

کی بود بی اوستادی خوبکار
خط با کاتب بود معقول تر
یا که بی کاتب ؟ بیندیش ، ای پسر
جیم گوش و عین چشم و میم فم^۵
چون بود بی کاتبی ای متهم
شمع روشن ، بی زگیراننده بی ؟
یا بگیراننده داننده بی
صنعت خوب از گف شل ضریر^۶
باشد اولی ؟ یا زگیر ای بصیر

نقل از مخلصین



- ۱- علی دشتی در کتاب "عقلاء بر خلاف عقل" صفحه ۷۹
- ۲- " زاعتقاد سست بر تقلیدشان - وز چنانی دیده بی دیدشان در دفتر ششم مولوی
- ۳- دو مثال عالم نیست هست نما . . . و عالم هست نیست نما " از دفتر پنجم مولوی
- ۴- سیر حکمت در اروپا از محمد علی فروغی
- ۵- فیم: دهان
- ۶- شل ضریر: لنگ نابینا